

## پنچا کیانه

### یک ترجمه فارسی بی نظیر و گمنام پنچنترا

دکتر سید امیر حسین عابدی

استاد فارسی دانشگاه دهلی

بقلم دکتر تاراچند

سفیر کبیر سابق هند در ایران

- ۲ -

اما ترجمه‌های فارسی مورد پسند شاهنشاه واقع نگردید ، چون در آنها یا ترتیب داستانهای متن سانسکریت را بهم زده بودند یا تصرفاتی کرده بودند و در نتیجه صورت اصل آن عوض شده بود ؛ و یا در استعمال لغات و اصطلاحات زبان عربی در آنها راه افراط رفته بودند .

شهنشاه اکبر که قبلاً ترتیب ترجمه چندین کتاب سانسکریت را داده بود در کتابخانه خود نسخه ای خطی سانسکریت پنچنترا پیدا کرد و عباسی را مأمور کرد که آنرا بزبانی که مورد استفاده عموم خوانندگان باشد ترجمه کند . عباسی مینویسد : « چون همان نسخه هندی هنگام عرض کتابخانه عالی بنظر کیمیا اثر حضرت خلیفه الی در آمد . . . بخاطر قدسی مآثر چنان قرار یافت که چون این کتاب چندین کورت از زبانی بزبانی رفته و از بیانی به بیانی دیگر آمده و البته تغیر و تبدل در آن راه یافته و کمی و زیادی پذیرفته . . . اولی آنست که مجدداً این کتاب بترجمه آید . و قرعه دولت این خدمت بنام واپستری بنده های این درگاه مصطفی خالقداد عباسی افتاده . حکم شد که هر چه خشک و تر در آن کتاب باشد ، بهمان ترتیب رقم نماید ، تا قدر تفاوت اصل سخن و ترتیب آن و زیادتی و نقصان ظاهر گردد . بنا بر حکم لازم الامثال این مسوده اولین را لفظاً باللفظ موافق روزمره خود بفارسی ساده بی تأمل و تکلف در عبارت پردازی و سخن سازی ترجمه نمود . و چون بسمع اعلی حضرت خلیفه الی رسیده شرف اصلاح دریابد ، بدانچه از

کمی و زیادتی و ترتیب ذکر و الحاق ابواب دیگر [ و ] حکم و امثال و حکایات و نوادر اشعار و غیر آن مأمور شود، هم بیمن توجه آنحضرت بقدر طاقت و استعداد نوشته آید<sup>۱</sup>. چنین می نماید که عیار دانش تألیف ابوالفضل که قبل از پنجا کیانه بامر خود اکبر ترجمه شده بود بطور کلی مورد پسند وی قرار نگرفت و خواست که ترجمه دیگری از آن بشود.

از مقدمه فارسی پنجا کیانه ظاهر می شود که این نسخه اولین مسوده بود و مترجم میخواست آنرا به شهنشاه اکبر تقدیم کند تا طبق نظریات و پیش نهادات آن شهنشاه اصلاحاتی در آن بوجود آید.

اطلاعات ما درباره مصطفی خالق داد عباسی خیلی کم است. باوجود این علاوه ازین کار گرانها او بامر جهانگیر کتاب الملل والنحل محمد الشهرستانی را به فارسی ترجمه کرد و اسمش توضیح الملل<sup>۲</sup> گذاشت. بعد از رسیدن حکم شاهی در آگره او به مولد خود لاهور آمده این کار را در ۱۰۲۰ هجری / ۱۲-۱۶۱۱ میلادی شروع کرد و در سال ۱۰۲۱ هجری / ۱۳-۱۶۱۲ میلادی آنرا بپایان رسانید.

فهرست نویسنده موزه بریتانیا اسم کاملش مصطفی بن شیخ خالقداد الهاشمی العباسی می نویسد و می گوید: «جهانگیر این مترجم را حکم داد که ترجمه دیگری که باصل نزدیکتر و بزبان ساده و صاف باشد بوجود آورد. [مترجم می گوید که] علت انتخاب برای این کار این بود که او قبلاً برای اکبر چند ترجمه از کتب سانسکریت کرده بود. فهرست نویسنده اندیا آفس اول اسمش را مصطفی بن خالقداد الهاشمی العباسی<sup>۳</sup> و پس از آن در صفحه دیگری<sup>۴</sup> مصطفی بن (شیخ) خالقداد الهاشمی العباسی نوشته است.

۱ - پنجا کیانه، ورق ۳

۲ - ۱۰۱۳-۱۰۳۷ هجری / ۱۶۰۵-۱۶۲۷ میلادی

۳ - نسخه خطی شماره ۵۲۶ و ۲۳ Add. موزه بریتانیا.

۴ - ج ۲، ص ۱۲۸۳

۵ - ج ۲، ص ۷۲۳

بطور حتم نمیتوان گفت که کدام یک از متون سانسکریت اساس این ترجمه فارسی بوده است. همه میدانند که اکبر علاقه وافری به ادبیات و فلسفه های هندی داشت و همین جهت وی علمای زبان سانسکریت، مرتاضین هندی، مبلغین ژزویت و دانشمندان دین جینی را در دربار خود جمع کرده بود. حضور مؤخر الذکر در دربار اکبر تأثیری در مسائل متعلق به پنچنترا می دارد. گمان می رود که نسخه ای که در کتابخانه اکبر بود اثر جینی بود چنانکه عنوان ترجمه عباسی پنجاکیانه، نشان میدهد.

ایجرتن<sup>۱</sup> اظهار داشته است که از پنچنترای اصلی که وی آنرا بنام اور پنچنترا<sup>۲</sup> یاد می کند چهار متن بوجود آمده است. یکی از آنها که بنام پنچنترای شمال غربی معروف است مأخذ بریهت کتای<sup>۳</sup> گنادیا<sup>۴</sup>، کتاسریت ساگرای<sup>۵</sup> سومادیوا<sup>۶</sup> و بریهت کتامنجری<sup>۷</sup> کشمیندرا<sup>۸</sup> بوده است. دومی اورتنترا کیانیکا<sup>۹</sup> بود که مأخذ تنترا کیانیکا<sup>۱۰</sup> ای

۱ - Edgerton - ۲ - Ur-Panchatantra - ۳ - Brihat-Kathā - ۴ - Gunādhyā - ۵ - Kathā-Sarit-Sāgara: بظاهر این متن در کشمیر در قرن یازدهم میلادی بوجود آمد و بر بریهت کتای و Gunādhyā مبنی میباشد. Penzer می نویسد: « این هردو (Kathā) موارد دیگر متن Somadeva کاملتر است... و مانند اصل در زبان Paishāchi Prākrit هم نوشته شده بود، این مؤلف (Somadeva) همه پنچنترا را بطور مسلسل نوشته است، بلکه قصه های ساده دیگر را از خود اضافه کرده است. و اینطور تسلسل ابواب گسیخته می شود.» The Ocean of Story، ج ۵، ص ۲۱۱-۲۱۳. این متن اولاً بسعی استاد Brockhaus تهیه شده بود. Somadeva - ۶

۷ - Brihat-Kathā-Majari: این متن هم در کشمیر احتمالاً در قرن یازدهم میلادی (بین سالهای ۱۰۶۳-۱۸۰۲ میلادی) بوجود آمد و بر بریهت کتای Gunādya مبنی میباشد. Penzer می نویسد: « اثر Kshamendra متن خیلی مختصر از Brihat-Kathā است. Brihat-Kathā-Manjari دارای چیزهاییست که در Kathā-Sarit-Sāgara دیده نمی شود.» The Ocean of Story، ج ۵، ص ۲۱۲.

Ur-Tantrakhyanika - ۹

Kshamendra - ۸

۱۰ - Tantrakhyaika: این متن قدیمترین پنچنتراهائی است که امروز در دسترس ماست. ←

کشمیر و پنچاکیانیکای پورن بدرامی باشد. متن سومی مأخذ سه متن تازه بنام پنچنترای جنوبی پنچنترای نیپالی<sup>۴</sup> و هیتوپدیشای<sup>۵</sup> ناراینای<sup>۶</sup> بنگال بوده است.

چهارمین پنچنترای آن بود که به پهلوی ترجمه و مأخذ آثار زیاد در زبانهای سریانی قدیم و عربی و غیره گردید.

عنوانات این متن‌ها جالب توجه است. چنین بنظر می‌رسد که پنچنترای نام اصلی این کتاب بوده و در اغلب متن‌ها باستانی متن شمال غربی بکار برده شده است. متنهایی که در کشمیر، در جنوب و در نیپال تهیه شد کلمه<sup>۷</sup> نترای جزو نام آنهاست و فقط متون جینی است که آنها ندارد. آنها نامی را بکار می‌برند که مرکب از پنج<sup>۸</sup> و اکیانه<sup>۹</sup> یا اکیانکا<sup>۱۰</sup> می‌باشد.

← نسخه‌های خطی این متن از کشمیر آمده است. Penzer می‌نویسد: «متن نامبرده از همه مهمتر است و خیال می‌رود که این متن دارای نود و پنج درصد از متن اصلی است. علاوه بر این شامل سواد زیادی است که در اصل کتاب وجود نداشت. Hertel این متن را پیدا کرده است.»  
The Ocean of Story، ج ۵، ص ۲۰۹.

۱ - Panchākhyāna یا Panchākhyānika یا Ornator Text یک متن جینی است که ظاهراً در سال ۱۱۹۹ میلادی بوجود آمده است. Penzer می‌نویسد: «Pūrnabhadra سواظب بوده است که در باب اول از Tantrakhyayika و در سه باب آخر از Simplicior پیروی کند.»  
The Ocean of Story، ج ۵، ص ۲۱۸. مطالعات فریبگی  
Pūrnabhadra - ۲

۳ - این متن مختصات جنوب هند را ظاهر میکند و بسعی هرتل تهیه شده است. Penzer می‌نویسد: «محتویات این متن به Tantrākhyiyaka قریب‌تر می‌باشد و حتی در بعض موارد به اصل کتاب مشابهت بیشتری دارد.»  
The Ocean of Story، ج ۵، ص ۲۰۹.  
۴ - پنچنترای نیپالی به پنچنترای جنوبی نسبت به متنهای دیگر نزدیک‌تر است. متن نامبرده بسعی Hertel تهیه شده است.

۵ - Hitopadesha (پندنامه) Penzer می‌نویسد: «این متن فقط دارای مطالبی نیست که در پنچنترای آمده بلکه شامل قصه‌ها از اثر (یا آثار) دیگر هم میباشد.»  
The Ocean of Story، ج ۵، ص ۲۱۰.  
Nārāyana - ۶  
Tantra - ۷  
Pancha - ۸

Akhyāna - ۱۰  
Akhyānaka - ۱۰

اثر پورن بدرا دارای عنوان پنچا کیانه یا پنچا کیانکا است . میگاوویجا<sup>۱</sup> یک نویسنده<sup>۲</sup> بعدی ، نام پنچا کیانودرا<sup>۳</sup> بکار میبرد و وچآراجه<sup>۴</sup> متن خود را پنچا کیانا چوپائی<sup>۵</sup> نام داده است .

شاید این قیاس بیمورد نباشد که چون کتابخانه<sup>۶</sup> اکبر دارای ترجمه‌ای که عنوان آن پنچا کیانه یا پنچا کیانکا بود این رونوشت نسخه<sup>۷</sup> جینی بود . شواهد داخلی هم اینرا تأیید می‌کند . مقایسه<sup>۸</sup> پنچا کیانای فارسی بامتون سانسکریت هرتل<sup>۹</sup> و ایجرتن<sup>۱۰</sup> نشان می‌دهد که متن فارسی با متن هرتل نزدیکتر است . چند مثال این قضیه را روشن خواهد کرد .

مقدمه<sup>۱۱</sup> ایجرتن بیتی دارد که آنرا اصل می‌داند و یک بیت دیگر را که وجود آن در نسخه<sup>۱۲</sup> اصلی مشکوک است داخل پرانتز<sup>۱۳</sup> نوشته است . از طرف دیگر هرتل بیت اصلی ایجرتن را انداخته و بیت پرانتزی را داده است . در ترجمه<sup>۱۴</sup> عباسی بیت اصلی ایجرتن اصلاً وجود ندارد و بیت پرانتزی یعنی آنکه در متن هرتل است دارد .

از سطر ۴ تا سطر ۱۰ روی صفحه<sup>۱۵</sup> ۱ (هرتل) ترجمه<sup>۱۶</sup> فارسی بامتن هرتل نزدیکتر است تا متن ایجرتن . البته در این ترجمه سه جمله اضافی وجود دارد که در متن هرتل نیست و یکی از آنها در متن ایجرتن موجود است .

از سطر ۱۰ تا سطر ۲۴ بر صفحه<sup>۱۷</sup> ۱ و از سطر ۱ تا ۱۸ بر صفحه<sup>۱۸</sup> ۲ (هرتل) ترجمه<sup>۱۹</sup> فارسی کاملاً مطابق متن هرتل میباشد ، اما با پنچتنترای ایجرتن اختلاف دارد .

هرتل در سطر ۹ بر صفحه<sup>۲۰</sup> ۲ devamargam بکار برده و ایجرتن در همان مورد (ص ۵ ، س ۱۴ و ص ۶ ، س ۱) (apakra- (marga samdarsanena hastasan) « myitam آورده است . ترجمه<sup>۲۱</sup> فارسی عبارت سانسکریت سیاست است که بمعنی مجازات می‌باشد .

۱ - Meghavijaya ۲ - Panchākhyānodhara ۳ - Vachchharāja

۴ - Panchākhyāna Chaupāi ۵ - Hertel ۶ - Edgerton ۷ - Paranthesis

همینطور در باب اول (Mitrabheda)<sup>۱</sup> ترجمه فارسی به متن هرتل نزدیکتر است تا به متن ایجرتن . این هم جالب توجه است که در متن هرتل در سطر ۱۳ ، صفحه ۶ ، کلمه کاکا<sup>۲</sup> (بمعنی زاغ) آمده : اما ایجرتن آنرا باکا<sup>۳</sup> (بمعنی کلنگ) نوشته است (ص ۱۹ ، س ۸) . عباسی از هرتل پیروی کرده و ترجمه آنرا زاغ نوشته است . در متن هرتل ابیاتی هست که در متن ایجرتن وجود ندارد ، اما در ترجمه فارسی موجود است . امثال آن بقرار ذیل میباشد :

بیت ۲۱ (س ۱۶ : ۱۷) بر صفحه هفتم متن هرتل در متن ایجرتن نیست اما در ترجمه فارسی هست .

عبارت نثری هرتل (س ۲۰ : ص ۷) در متن ایجرتن نیست ، اما بفارسی ترجمه شده است .

شعر ۲۳ هرتل (سطور ۲۶ ، ۲۷ : ص ۷) در متن ایجرتن نیست ، اما در ترجمه فارسی موجود است .

بیت ۲۵ ، متن هرتل : در متن ایجرتن نیست اما در ترجمه فارسی هست .

همچنین ابیات ۲۶ ، ۲۷ ، ۳۰ ، ۳۳ ، ۳۴ ، ۳۵ ، ۳۷ ، ۳۸ ، ۳۹ ، ۴۰ ، ۴۱ ،

۴۲ ، ۴۴ ، ۴۵ که در متن هرتل هست در متن ایجرتن نیست ، اما بفارسی ترجمه شده است .

ازین مثال واضح است که عباسی از پوران بدرا که مبنای متن هرتل است پیروی

میکند نه از تنترا کیائیکا که اساس متن ایجرتن میباشد .

بنابراین اگر متن جینا اساس ترجمه عباسی شمرده شود ، می توان تاریخ تقریبی

ترجمه را هم تعیین کرد . روحانیون مذهب جینا ، هیراویجیا سوری<sup>۴</sup> ، ویجیا سیناسوری<sup>۵</sup>

و دبانوچندرا اوپادیا<sup>۶</sup> در سال ۱۵۸۲ میلادی به دربار اکبر دعوت شده بودند . سید اچندرا<sup>۷</sup>

در سال ۱۵۹۳ میلادی در لاهور اکبر را ملاقات کرد و نیز سمتی دریافت<sup>۸</sup> .

۱ - Mitrabheda - ۲ - Kāka - ۳ - Bāka - ۴ - Hiravijaya Sāri - ۵ -

۶ - Vijayasena Sāri - ۷ - Siddhachandra - ۸ - Bhanuchandra Upadhyā - ۹ -

Akber the Great Mughal : V. Smith - ص ۱۶۲ - ۱۶۶ ، ۱۶۷

ازینجهت امکان قوی آنست که متن پورن بدرا بعد از سال ۱۸۵۲ میلادی به کتابخانه اکبر رسیده باشد .

عباسی میگوید که قبل از آنکه او مأمور ترجمه پنجاکیانه گردید بعضی کتب زبان سانسکریت ترجمه شده بودند . مهمترین اینها مهابارت<sup>۱</sup> بود . ترجمه آنرا نقیب خان در سال ۱۵۸۴ میلادی پایان رسانید و ابو الفضل در سال ۱۵۸۷ میلادی مقدمه آنرا نوشت<sup>۲</sup> . ترجمه عباسی بعد از عیار دانش ابو الفضل که در سال ۱۵۸۸ میلادی مکمل شد<sup>۳</sup> بوجود آمد و از آن ثابت می شود که ترجمه پنجاکیانه بعد از سال ۱۵۸۸ میلادی بظهور آمد . تعیین تاریخ تکمیل این ترجمه مشکل تراست . اکبر در سال ۱۵۸۵ میلادی آگره را ترک گفت و سیزده سال بعدی را در عملیات جنگی علیه ازبک و الحاق کشمیر و سند و بلوچستان و بازدید کشمیر صرف کرد . در این مدت بیشتر وقت خود را در لاهور گذراند . در سال ۱۵۹۳ میلادی وقتی که او در لاهور بود روحانی جینا سیتا چندرا او را ملاقات کرد . آیا عباسی ترجمه خود را در موقع این ملاقات در لاهور تقدیم نمود ؟ عباسی میگوید که او نسخه خطی را بفارسی ساده تحت اللفظی ترجمه کرده است . اما درباره اینکه او آنرا با کبر تقدیم کرد یا نه حرفی نمیگوید . در نسخه فرعی آنهم تاریخ و اسم محل ذکر نشده است .

ظاهراً ترجمه عباسی مقبول نشد ، چون در باره نسخه دیگری غیر از آنکه در کتابخانه موزه ملی در دهلی نو هست اطلاعی در دست نیست ، و این نشان می دهد که نسخه های زیاد از آن برداشته نشده بود .

اگر ترجمه های مختلف بعضی قطعات سانسکریت پنچتنرا را با یکدیگر مقایسه کنیم و ببینیم که آنها نسبت به متن اصلی تا کجا وفادار مانده اند و تا چه حد روح متن سانسکریت را نگه داشته اند ، نتایج جالبی بدست خواهد آمد . بعلاوه این مقایسه بمانشان

۱ - Mahābhārata - ۲ Rieu : فهرست کتابهای خطی فارسی ، ج ۱ ، ص ۵۷۰

۲ - Ethe ، ج ۱ ، ص ۷۶۷



خواهد داد که آنها باهم چقدر تفاوت دارند. اما باید در نظر داشته باشیم که متن اصلی سانسکریت و متونیکه فوراً جای آنرا گرفتند و بریخت کتا<sup>۱</sup> از بین رفته اند.

در کلیله و دمنه نصرالله، شغالان اینطور معرفی میشوند:

«و میان اتباع او دو شکال بودند: یکی را کلیله نام و دیگری را دمنه و هر دو ذکای تمام داشتند ولیکن دمنه حریصتر بود و بزرگ منش تر. کلیله را گفت: چه می بینی در کار ملک که بر جای قرار گرفته است و حرکت و نشاط شکار فرو گذاشته؟ کلیله جواب داد که ترا بدین سؤال چه کار و این سخن چه بابت تست؟ و ما بردرگاه این ملک آسایشی داریم و طعمه می یابیم و از آن طبقه نیستیم که بمفاوضت ملوک مشرف توانیم شد یا سخن ما بنزدیک پادشاهان محل<sup>۲</sup> استماع تواند یافت. ازین حدیث درگذر که هر که بتکلف کاری کند که سزای آن نباشد بدو آن رسد که بدان بوزینه رسید.»

در انوار سہیلی و قتیکه آنها معرفی میشوند اینطور صحبت خود را آغاز می کنند:

«و در حشم او دوشغال محتمل بودند: یکی را کلیله نام و دیگری را دمنه. و این هر دو بدهن و ذکا شهرتی تمام داشتند. اما دمنه بزرگ منش تر بود و در طلب جاه و ناموس حریص تر. دمنه بفراست از شیر دریافت که خونی برو مستولی شده و از محرومی دل مشغولی دارد؛ با کلیله گفت: در حال ملک چه گوئی که نشاط حرکت چرا گذاشته است و بر یکجای قرار گرفته؟

آثار ملالت از جبینش داده خبر از دل حزینش

کلیله جواب داد که ترا باین سؤال چه کار و باگفتن این سخن چه نسبت؟

تو از کجا سخن سر ممالکت ز کجا؟

و ما بردرگاه این ملک طعمه می یابیم و در میانه دولتش باسائش روزگار می گذرانیم.

بهمین بسنده کن و از نفتیش اسرار ملوک و تحقیق احوال درگذر، چه ما از آن طبقه نیستیم که بمنادمت سلاطین مشرف توانیم شد یا سخن ما را نزدیک پادشاهان استماع تواند بود.



پس ذکر ایشان کردن تکلف باشد : و هر که بتکلف کاری کند که سزای آن نباشد ، بدو آن رسد که ببوزینه رسید .<sup>۱</sup>

در عیار دانش این مطلب اینطور آمده است :

« در حشم او دوشغال بودند : یکی را کلیله میگفتند و دیگری را دمنه که بخوش رانی و تیز فهمی مشهور بودند . اما دمنه بزرگ منش تر بود و در خواهش جاه و ناموس حریص تر . دمنه بفراست دریافت که شیر را ترمی راه یافته و ازین رهگذر دل مشغولی دارد : با کلیله گفت : چه می بینی در کار این ملک که نشاط سیر و شکار گذاشته است و بریکجای قرار گرفته ؟ کلیله جواب داد که ترا باین سؤال چه کار و باز گفتن این سخن چه مناسب ؟  
مصراع :

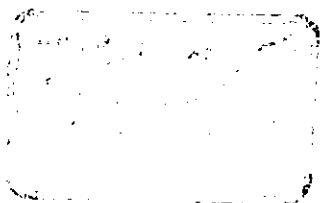
تو از کجا و سخن سر مملکت ز کجا ؟

ما بدرگاه این ملک روزی می یابیم و در سایه دولتش باسائش روزگار میگذرانیم .  
بهمین بسند کن و از باز پرس اسرار پادشاهی تحقیق احوال ایشان در گذر ، چه ما از آن طبقه نیستیم که بصحبت و ندیمی سلاطین مشرف توانیم شد یا سخن ما را نزدیک پادشاهان اعتباری باشد . پس ذکر کردن ایشان تکلف باشد : و هر که بتکلف کاری کند که سزای آن نباشد ، بدو آن رسد که به بوزینه رسید .<sup>۲</sup>

در پنچتنترای ایندوشیکر ذکر شغالان اینطور رفته :

« در خدمت شیر دو شکال بنام کرتک یعنی گستاخ و دمنک یعنی فاتح وجود داشتند که هر دو پسران وزیر بودند . این دو بایکدیگر بپنهانی بمشاوره پرداختند . دمنک روی بکرتک کرد و گفت : ای برادر این زنگی خدایگان ما بقصد خوردن آب بدین آبشخور آمد ؛ چرا در این جایگاه مقیم گشته و نشسته است ؟ کرتک جواب داد که ترا باین سؤال چه کار است ؟ در مثل گفته اند :

هر کسی که بکار دیگران که مربوط باو نباشد دخالت کند ، زود بهلاکت رسد ،



مانند آن بوزینه که میخ را از شکاف چوب بدر آورد .<sup>۱</sup>

و در پنجا کیانه کرتک و دمنک اینطور وارد صحبت می شوند :

« القصة دوشغال کرتک و دمنک نام که از ساحت قرب شیر دور افتاده بودند ،

از روی فراست حال شیر و ترسیدن او را از آن نعره گاو دریافته بایکدیگر بسخن در آمدند

و دمنک با کرتک گفت که ای برادر ، هیچ دریافتی که این صاحب ما یعنی شیر که

بجهت آبخوردن می رفت ، بچه تقریب آب ناخورده باینجا قرار گرفت ؟ کرتک گفت :

ای برادر ، مارا باین چیزها چه کار است ؟ مراد آنست که در احوال کار صاحبان خوض

نباید کرد که در هر کاری کنند ، البته مصلحتی بوده باشد . نمیدانی که هر که در کاری دست

زند که سزاوار و شایان آن نیست خود را هلاک سازد ، چنانچه آن میمون خود را از

برکندن میخ هلاک ساخت .<sup>۲</sup>

کرتکا داستان بوزنه ای را بیان می کند و آنگاه دمنکا در ترجمه های مختلف اینطور

حرف میزند :

« دمنه گفت : بدانستم ، لیکن هر که بملوک نزدیکی جوید برای طعمه و قوت نباشد

که شکم هرجا و بهر چیز سیر شود :

و هل بطن عمرو غیر شبر لمطعم فریبی

مائده تقرب بملوک رفعت منزلت است واصطناع دوستان وقهر دشمنان وقناعت

از دنائت همت و قلت مروت باشد :

از دنائت شمر قناعت را همت را که نام کرده است از

و هر که همت او برای طعمه است در زمره بهائم معدود گردد ؛ چون سگی گرسنه

که باستخوانی شاد شود و بنان پاره خوشنود ؛ و شیر اگر در میان شکار خرگوش خرگوری

بیند ، دست از خرگوش بدارد و روی سوی خرگور آرد :

اذا ما كنت في امر مروم فلا تقنع بمادون النجوم

تری الجبناء أن العجز حزم      وتلك خديعته الطبع اللثيم  
 فطعم الموت فی امر حقیر      کطعم الموت فی امر عظیم

با همت باز باش و با کبر پلنگ      زیبا بگه شکار و پیروز بچنگ  
 کم کن بر عندلیب و طاؤس درنگ      کانجامه بانگ آمد و اینجامه رنگ

و هر که بمحل رفیع رسید ، اگر چون گل کوتاه زندگانی بود ، عقلا آنرا عمری دراز شمرند بحسن آثار و طیب ذکر ؛ و آنکه بنعمول راضی گردد ، اگر چه چون برگ ناز دیر باید ، نزدیک اهل مروت وزنی نیارد .<sup>۱</sup>

« دمنه گفت : هر که بملوک تقرب جوید برای طعمه و قوت نباید ، چه شکم بهر جای و بهر چیزی پر شود . بلکه فائده ملازمت ملوک منصب عالی باشد ، تاداران حال دوستان را تواند باطاف نواختن و مهم دشمنان را بقهر ساختن . و هر که همت او بطعمه سر فرود آرد ، از شمار بهائم است ، چون سگ گرسنه که باستخوانی شاد شود و گربه خسیس طبع که بنان پاره خشنود گردد . و من دیده‌ام که شیر اگر خرگوشی شکار کند ، چون گوری بیند ، دست از او باز داشته روی بصید گور آورد ، فرد :

همت بلند دار که نزد خدا و خلق      باشد بقدر همت تو اعتبار تو  
 و هر که درجه بلند یافت ، اگر چه چون گل کوتاه زندگانی باشد ، خردمندان بسبب ذکر جمیل او را دراز عمر شمرند ؛ و آنکه بدنائت و دون همتی سر فرود آرد ، چون برگ ناز ، و اگر چه دیر بیاید ، نزدیک اهل فضل اعتباری نیابد و ازو حساب برنگیرند .  
 فرد :

سعیدیا مرد نکونام نمیرد هرگز      مرده آنست که نامش بنکوئی نبرند<sup>۲</sup>  
 « دمنه گفت : آنچه گفتم دانستم ، لیکن بدانکه شکم بهر جای پر شود و بهر چیز سیر گردد . و دانایان که راه خطرناک رفته نزدیک پادشاهان طلب کرده‌اند ، از برای

طعمه و لقمه نبوده است ، بلکه فائدهٔ ملازمت پادشاهان یافتن منصب عالی باشد که بوسیلهٔ آن دل دوستان بدست توان آورد و خاطر از دشمنان جمع توان کرد . و قطع نظر از لطف دوست و قهر دشمن بغور ستمدیدگان باید رسید و خاطر شکسته دلان بدست آورد . و هر که همت او درین درگاه بزرگ خواب و خورش خود باشد ، در شمار بهایم است ، چون سگ گرسنه که باستخوان شاد شود و گربهٔ خسیس طبع که بپارهٔ نان خوشنود گردد . و مقرر است که شیر اگر خرگوشی را شکار کرده باشد ، چون گوری بیند ، دست از او بازداشته روی بشکار گور کند ، بیت :

همت بلند دار که پیش خدا و خلق باشد بقدر همت تو اعتبار تو

و هر که درجهٔ بلند یافت ، اگر چه چون گل کوتاه زندگانی باشد ، بواسطهٔ نیکنامی او خردمندان او را دراز عمر می‌شمرند ؛ و آنکه بدون همتی و پست فطرتی سر فرود آورد ، چون برگ چنار اگر چه دیر پاید ، نزدیک اهل دانش وزنی ندارد ، بیت :

سعیدیا مرد نکونام نمیرد هرگز مرده آنست که نامش بنکوئی نبرد<sup>۱</sup>

« دمنک گفت : تو تنها بخوردن و آسایش کاری داری . چون هر کس بمنظوری خاص خدمت پادشاه میکند چنانکه بحکمت گفته اند :

خردمندان که خدمت پادشاه میکنند ، دوستان را یاری و دشمنان را قهر تواند کرد ، و گرنه شکم را هر کس میتواند سیر کند .  
زندهٔ حقیقی آنست که بازندگی خود دیگران را زندگی بخشد و گرنه حتی ماهیخوار نیز با منقار چینه‌دان خود را پر میکند .

سگ از آن شاد است که استخوانی بی گوشت و پلید و یا پے و ریشه بچنگ آورده است . با آنکه میداند که گوشتی ندارد که او را سیر کند . لیکن شیر در هنگام شکار شکال را رها میکند و پیل را از پای آورد . زیرا هر کس میل دارد که در هنگام تنگدستی مطابق نیروی خود کار کرده ب نتیجه رسد .

اگر بسگی لقمه‌ای دهند ، خود را نشان می‌دهد ، لیکن پیل با وجود صد گونه نوازش و احترام باشکوه و جلال مینگرد و علوفه خود را میخورد .

خردمند آن است که با خرد و دانش و نیروی خود روزی خود بجوید ، نه مانند سگ با جنبانیدن دم ، طعمه خود را گرفته بخورد .

دانشمندان بآن زندگی احترام می‌گذارند که حتی یک لحظه آن بدون علم و قدرت و دانش صرف نشود ، ورنه زاغ هم میتواند از پس مانده دیگران زندگی بسیار کند .  
جویبارهای کوچک و چنگک موش زود پر میشود ، چنانکه مرد کوتاه همت زود قانع میگردد .

بی‌خردی که خوب را از بد تمیز نداده و در عمر خود بسختی نغز گوش نکرده و به پر کردن شکم حریص است ، بین او و جانوران چه فرق توان کرد ؟  
گاو علفخواری که ارا به‌ای بزرگ میکشد و زمینهای ناهموار را شخم میزند و بانسان سرد میرساند و بی‌گناه است ، چگونه میتواند آنرا با انسانی که خوی ددان دارد مقایسه کرد ؟<sup>۱</sup>

« دمنک گفت که ای برادر ، همانا تو خدمت صاحب را برای پر کردن شکم میخواستی ، و هیچ مطلب دیگر به ازین نداشته و چه نیکو گفته‌اند ، اشلوک :

خدمت پادشاهان از برای مددگاری دوستان و برهم زدن دشمنان کنند . وزنده آنست که از پهاوی او دیگرانرا سبب معیشت و زندگانی بهمرسد ، و آلا شکم خود را هر جانوری و وحشی نیز پر میتواند کرد .

اشلوك :

کسی که بر خود مهربان نباشد و با استاد [ان] و برادران و خویشان و خدمتگاران خود مهربانی نکند ، در میان مردم زیستن او چه نتیجه داشته باشد ؟ چه زاغ زندگانی دراز دارد و شکم خود را تنها پر میسازد .

اشلوك :

سگك باستخوان بی گوشت خورسنداست، وشیر را اگر فیل پیش آید، دست از شغال باز داشته فیل را طعمه خود میسازد. همچنین همه کس فراخور همت در حصول مطلب خود سعی می نماید.

اشلوك :

هر که سگ را استخوانی و یالقمه دهد، سگك پیش او دم می جنباند و شکم می نماید و دهان خود بر زمین می نهد؛ و فیل را فیلبان هنگام دانه دادن صد هزار مهربانی و دلاسا میکند تا دانه میخورد.

مراد آنست که سگك از پستی فطرت و دنائت همت برای شکم زبونیها میکند؛ و فیل، از آنجا که عالی همتی [...] جبلی اوست، تا آنکه خوراك او را فیلبان آورده پیش او می نهد خود نمیخورد؛ و آنرا بمنت و میل بسیار میخورانند. اشلوك :

جوی خورد بانديك آبی و پنجه موش بکتر چیزی پر میشود؛ و آدمی کم همت پست فطرت بانديك چیزی بسند و طلب مطلب عالی نمیتواند کرد.

اشلوك :

کسی که نیک از بد امتیاز نتواند کرد و از دانش بی بهره است، از ان حیوان یا گاو هیچ فرق نیست. تتمه، اشلوك دیگر :

بلکه گاو که از بهائم است و بارگران گردون میکشد و بعلف خواری میسازد و قلبه را در فراز و نشیب می کشد و بکار تمام خلاق می آید و از شکم گاو که پاك است پیداشده، حیفاست که نام او بر اینچنین حیوانی که بی دانش است اطلاق کنند.

مراد آنست که شخصی بی دانش را حیوان و گاو گفتن هم حیفاست.<sup>۱</sup>

باز داستان بوزنه ها در ترجمه های مختلف اینطور آمده است :

« جماعتی از بوزینگان در کوهی ساکن بودند . چون شاه ستارگان بافق مغرب خرامید و جمال جهان آرای را بنقاب ظلام ببوشانید ، سپاه زنگک بغیبت او بر لشکر روم چیره گشت :

شبی چون کار عاصی روز محشر

باد شمال عنان برگشاده و رکاب گران کرده در آمد و بر بوزینگان شیبخون کرد بیچارگان از سرما رنجور شدند ؛ پناهی میجستند . ناگاه کرم شبتانی یافتند در طرفی افتاده ؛ گمان بردند که آتش است . هیزم گرد کردند و بران نهادند و دمیدن گرفتند . و در برابر ایشان مرغی بود بر درختی . آواز میداد که کرم است و پر دارد و بشب چون چراغ مینماید ؛ آتش نیست . البته التفات نمودند . در این میان مردی آنجا رسید . مرغ را گفت : رنج مبر که بگفتار تو باز نایستند و تور رنجور گردی . و در تقویم و تهذیب چنین کسان سعی پیوستن همچنان باشد که کسی شمشیر بر سنگک آزماید و شکر در زیر آب پنهان کند . مرغ سخن او را نشنید و از درخت فرود آمد تا بوزینگان را حدیث کرمک شبتاب بهتر معلوم کند . بگرفتند و سرش از تن جدا کردند .<sup>۱</sup>

آورده اند که جماعتی بوزینگان در کوهی ماوا داشتند و بمیوه ها و گیاههای آن روزگار میگذرانیدند . قضا را در شبی ، سپاه تر از دل گناهکاران و تیره تر از درون تباه روزگاران ، لشکر سرما بر ایشان تاختن آورد و از صدمت صرصر زمهریر اثر خون در تن ایشان فسردن آغاز کرد . مثنوی :

ز سرما در تمنا شیر گردون      که سازد بر تن خود پوست و آژون  
به بستان مرغ را نعل اندر آتش      که خوش در باب زن گردد بر آتش

بیچارگان از سرما رنجور شده پناهی میجستند و بطلب آن میان چست کرده بهر گوشه می دویدند . ناگاه بر طرف راه نی پاره روشن افکنده دیدند و بگمان آنکه آتش است هیزم جمع آورده و گرداگرد آن چیده دی درو می دمیدند . در برابر ایشان مرغی بر درختی



آواز میداد که آن آتش نیست ، البته بدان التفات نمودند و از آن کاری فایده باز نه ایستادند . قضارا درین اثنا مرغی دیگر آنجا رسید و مرغ را گفت : رنج مبر که بگفتار تو ممتنع نمی شوند و تو رنجور گردی . فرد :

هر که با ادبار توأم گشته از آغاز کار ترک او گیرید کو مقبل نمی گردد بجهد  
و در تهذیب و تربیت اینچنین کسان سعی نمودن همچنان باشد که شمشیر بر سنگ  
آزمودن و از زهر هلاهل خاصیت تریاک فاروق طلب نمودن . قطعه :

هر که در اصل بد نهاد افتاد هیچ نیکی از مدار امید  
زانکه هرگز بجهد نتوان ساخت از کلاغ سیاه باز سفید

مرغ چون دید که سخن او نمی شنوند از غایت شفقت از درخت فرود آمده تا نصیحت خود را نیک بسمع ایشان رساند و ایشان را در آن رنج بیوده که می کشند تفسیحی کند . بوزنگان گرداگرد مرغ در آمده سرش از تن جدا کردند .<sup>۱</sup>

« آورده اند که بوزنه گان در کوهی خانه داشتند و بمیوه آنجا روزگار میگذرانیدند ، ناگاه شبی تیره سرما برایشان زور آورد و بیچارگان از سرما رنجور شده پناهی می جستند و بطلب آتش میان چست کرده هر گوشه می دویدند . ناگاه نی پاره روشن افکنده دیدند . بگمان آنکه آتش است ، هیزم فراهم آورده گرداگرد آن نی پاره چیده دم می دمیدند . مرغی بر درختی این را میدید و آواز میکرد که آتش نیست . بوزنگان بسخن او گوش نمی نهادند . و درین میانه مردی از آنجا رسید ؛ مرغ را گفت : رنج مبر که بسخن تو باز نمی آیند و تو رنجور می شوی ، در راست کردن و نیک ساختن اینچنین کسان کوشش نمودن شمشیر بر سنگ آزمودن و از زهر هلاهل خاصیت تریاک جستن باشد . مرغ چون دید سخن او را نمی شنوند ، از بسیاری مهربانی از درخت فرود آمد تا خاطر نشان کند که آتش نیست . بوزنگان گرد آن درخت در آمدند و سرش را از تن جدا کردند .<sup>۲</sup>

« در قسمتی از جنگل دسته ای از بوزینگان منزل داشتند . روزی از روزهای سرد

زمستان که بسختی از سرما رنجور بودند به کرم شبتابی مینگریستند. پنداشتند آتش است. در دم چوب و خس و خاشاک گرد آوردند و کرم شبتاب را با آن پوشاندند؛ همه اعضای بدن خویش را در برابر آن گسترده و در پندار دیوانه خویش از سرما در امان ماندند. یکی از آنان که بیش از دیگران احساس سرما میکرد بادم خویش به تند کردن آتش پرداخت. درین میان پرنده ای کوچک بنام «سوزن رو» کار ایشان را دید و از درخت فرو پرید و گفت: «ای مرد عزیز خود را رنج مده، این کرم شبتاب است، نه آتش.» ولی بوزینه به پند وی وقعی ننهاد و همچنان بکار خویش ادامه داد. مختصر، چندان پرنده پند خویش را در گوش وی فراخواند که بوزینه سخت غضبناک گردید و پرنده را گرفت و بسنگی کوفت و کشت.<sup>۱</sup>

آورده اند که در یکی از جنگلها میمون بسیاری بودند و در هوای سرما سردی بر آنها زور آورده بر خود بلرزید. در اثنا چشم آنها به کرمک شبچراغ افتاده، بحیال آنکه آتش است آنرا بسعی بسیار گرفتند و برگهای خشک را بر آن کرمک توده ساخته دست و بازوی خود را بجهت گرم کردن بجانب آن توده برگها دراز کردند. و از آن میان میمونی که طبیعت او بر گرمی بیشتر حرص داشت دل در آن کرمک بسته توده برگها را پف کردن گرفت. اتفاقاً آن پرنده سوزن روی خود گرفته که بر حال میمونان و کرمک شبچراغ مطلع بود از درخت بزیر آمده بآن میمون گفت: ای بی تمیز، آزار مکش که این نه آتش است که او را پف میکنی؛ بلکه این کرمک شبچراغ است. میمن گوش بسخن او نکرد: باز نفس دمیدن گرفت و پرنده همچنان او را منع مینمود. و چون این حرکت از آن میمن چند دفعه تکرار گرفت و منع و فریاد کردن پرنده اجل رسیده از حد گذشت، میمن خشمناک شده پرنده را چنان بر زمین زد که برجا هلاک گشت.<sup>۲</sup>

سر دینیسن راس میگوید: «چوکو<sup>۳</sup> متن ابن المقفع را که نصرالله آنرا ترجمه کرده،

۱ - پنچانتترای ایندوشیکر، ص ۸۳-۸۴      ۲ - پنجا کیانه، ورق ۱۱۲

کرده طوری دیگر خوانده است. او در ترجمه خود میگوید: « ناگاه آنها کرم شب تاب را دیدند که بیک طرف افتاده بود. » و این عبارت مطابق با متن رودکی است. در زبان اهل اسپانی Luziernge ترجمه می شود.

« بنا بر اشتباهی در انوار سهیلی و بعد از آن در عیار دانش آمده است که بوزنه ها فریب «نی پاره روشن» را خوردند. ترجمه نصرالله هم پیش ابوالفضل بوده است. ولی تعجب در این است که وی ترجمه ای را برای استفاده خود انتخاب کرد که بنظر ما رضایت بخش نیست. <sup>۱</sup> اما مصطفی خالقداد عباسی هر دو یعنی انوار سهیلی و عیار دانش صرف نظر و ترجمه نصرالله را احیا کرده است.

مؤلف انوار سهیلی پس از ستودن کتاب کليلة و دمنه و مؤلف آن ابوالمعالی نصرالله می گوید: « بواسطه غرائب لغات و اطرای کلام بمحاسن عربیات و مبالغه در استعارات و تشبیهات متفرقه و اطناب و اطالت در الفاظ و عبارات مغلقه خاطر مستمع از التذاذ بغرض کتاب و ادراك خلاصه مافی الباب باز میباند و طبع قاری نیز از عهده ربط مبادی قصه بمقاطع و ضبط اوائل سخن بخواتیم آن بیرون نمی آید. و این معنی هر آینه سبب سامت و موجب ملالت خواننده و شنونده خواهد بود. <sup>۲</sup> و بهمین سبب بود که به حسین واعظ کاشفی محول شد که آن کتاب را دوباره بنویسد. اما سر دینیس راس <sup>۳</sup> می گوید: « درست است که در متن نصرالله عبارات عربی زیاد است، اما از آن که صرف نظر کنیم زبان و سبک او خیلی ساده است، در صورتیکه متن کاشفی نمونه ای از آن نثر مصنوع پراز صنایع لفظی و معنوی و تشبیهات و استعارات است که اگر چه برای دوستداران ورزش لسانی دارای لذت زیاد است و برای دانشجویان فارسی کتاب درسی خوبی است، اما آنانکه فقط برای داستانها میخواهند آنرا بخوانند از مطالعه آن خسته و بیزار میشوند. <sup>۴</sup> ابوالفضل، مؤلف عیار دانش، از قول شاهنشاه اکبر میگوید که: « اگر چه انوار

۱ - The Ocean of Story، ج ۵، ص ۱۷ - ۲ - ص ۶

۳ - Sir Denison Ross، ج ۵، ص ۱۴ - ۴ - The Ocean of Story، ج ۵، ص ۱۴

سهیلی به نسبت کلیده و دمنه مشهور بزبان اهل روزگارا است، اما هنوز از عبارات عرب واستعارات عجم خالی نیست. باید که بعض لغات انداخته دور از نقشهای سخن پرداخته بعبارتی واضح بهان ترتیب نگاشته آید، تا فایده آن عام شود و مقصود تمام گردد. <sup>۱</sup> اما سر دینیسن راس میگوید: « این متن ( عیار دانش ) هیچوقت آن مقبولیت را که انوار سهیلی بدست آورده نداشته است. <sup>۲</sup>

ترجمه فارسی پنجا کیانه نشان می دهد که مصطفی خالقداد عباسی نه تنها از حیث نگارنده بلکه از حیث مترجم قدرتی کامل در استعمال زبان ساده و شیرین داشت. مصطفی خالقداد عباسی از دو حیث شایسته تمجید است: یکی آنکه سعی کرده است تا آنجا که ممکن باشد از اصل انحراف نکند و تحت اللفظ ترجمه کند. و دیگر آنکه کتاب خود را بر طرزی نوشته است که عموم مردم میتوانند آنرا باسانی بفهمند. او کلمات و جملاتی مانند ذیل بکار برده است:

وحدستان <sup>۳</sup> ترسنا کانه <sup>۴</sup> سپاهیان جرگه <sup>۵</sup> نیلوفرستان <sup>۶</sup> بیطعمگی <sup>۷</sup>  
 خشمگینانه <sup>۸</sup> نابیناوار <sup>۹</sup> کوچ بر کوچ <sup>۱۰</sup> دانایانه <sup>۱۱</sup> زروار <sup>۱۲</sup>  
 مثال دادن <sup>۱۳</sup> (= حکم کردن) پف کردن <sup>۱۴</sup> میخ را جنبانیدن گرفت <sup>۱۵</sup>  
 زود باش و راه سر کن <sup>۱۶</sup> هر چه فرمائی ایستادگی داریم <sup>۱۷</sup> ناکردنی بحیله کردنی  
 باز نمایند <sup>۱۸</sup>

تا سه پهر کار کرده پهر چهارم از روز را بگشت سیرگاہها و هنگامها و معرکها باهم گذرانیدند و شامگاہها بمنزل خود می آمدند <sup>۱۹</sup>.

۱ - ص ۸	۲ - The Ocean of Story ، ج ۵ ، ص ۲۵	۳ - ورق ۳
۴ - ورق ۶۲	۵ - ورق ۸	۶ - ورق ۷۷
۷ - ورق ۱۰۱	۸ - ورق ۸	۹ - ورق ۷۸
۱۰ - ورق ۵۹	۱۱ - ورق ۱۴۰	۱۲ - ورق ۱۰۶
۱۳ - ورق ۷۸	۱۴ - ورق ۵۹	۱۵ - ورق ۹
۱۶ - ورق ۷۴	۱۸ - ورق ۸۶	۱۹ - ورق ۵۲

راجهارا بجهت خلال کردن و گوش خاریدن بچوبکی احتیاج میباشد<sup>۱</sup>.  
 خار در پای شکسته و دندان بی جا شده وزیر بدسگالنده تا از بیخ برنیندازند  
 راحت نه بینند<sup>۲</sup>.

بنگر این قطار محنتها که از پے هم است<sup>۳</sup>.  
 آنچه ناشدنی است هرگز نمی شود و آنچه شدنی است بی رنج و تردد می شود و چیزی که  
 هستی او نیست شدنی است اگر در دست این کس باشد بنمنا میرسد<sup>۴</sup>.  
 اتفاقاً سوداگرزاده که نام او هرچه بکسی رسیدنی است میرسد شده بود همان شب  
 بزیر آن قصر که کند آویخته بودند گذشت<sup>۵</sup>.

آیا درنده قصد حیات او کرده اورا کشته و یا برنیستان آتش در گرفته گذارش  
 افتاده سوخته و یا گرفتار دام صیادی گشته<sup>۶</sup>.  
 با کینه و رهرچند حرف و حکایت صالح بزبان آری کینه و ستیزه او زیاده شود،  
 مانند روغن داغ کرده که از آب انداختن باز دیگر بسوزد<sup>۷</sup>.

خلاصه سبک او سهل و ممتنع است. بعلاوه در نقل ابیات فارسی حد اعتدال را  
 نگاه داشته است. مثلاً میگوید: «جوهر این معنی را... مولانا عبدالرحمن جامی...  
 در کتاب تحفة الاحرار بدین نسق در رشته نظم کشیده اند:

شد بفرغت ز غم روزگار قاعده صحبت شان استوار<sup>۸</sup>

### فهرست مآخذ

- ۱ - ابوالفضل: عیار دانش، مطبع نولکشور، کانپور، ۱۸۹۴
- ۲ - عباسی، مصطفی خالقداد، پنجا کیانه، نسخه خطی شماره ۶۲۰۱۰۰۵ سوزة ملی، دهلی نو.
- ۳ - ابن المقفع، عبدالله: کلیله و دمنه، بسعی و اهتمام محمد حسین نائل المصری، بصر ۱۹۲۷.

۱ - ورق ۱۸	۲ - ورق ۶۴	۳ - ورق ۷۵	۴ - ورق ۱۳۲
۵ - ورق ۱۵۵	۶ - ورق ۱۷۳	۷ - ورق ۱۸۳	۸ - ورق ۹۱

- ۴ - کاشفی ، سلا حسین : انوار سہیلی ، مطبع یوسفی ، لکنؤ
- ۵ - نصر اللہ بن محمد بن عبد الحمید منشی : کتاب کلیلہ و دمنہ بسعی و اہتمام عبد العظیم قریب ، تہران ، ۱۳۶۷ ہجری
- ۶ - شیکر ، ایندو ، پنچاتنتر ، چاپخانہ دانشگاه تہران ، ۱۳۴۱ ہجری شمسی
- ۷ - Achārya; N. R: Panchatantra, Nirnaya Sāgar Press, Bombay, 1950.
- ۸ - Abdul-Muqtadir: Catalogue of the Arabic and Persian Manuscripts in the Oriental Public Library at Bankipor.
- ۹ - Blamhart, J. F: Catalogue of the Library of India Office, vol. 11, Part IV. Supplement, 1906-1920, Bengali Books, London, 1923.
- ۱۰ - Bhattāchārya, Jivan Vidya Sagar : Panchatantram, edited, Siddheshwara Press, Calcutta 1895.
- ۱۱ - Chandhuri, Tarinicharan : An Outline of the History of Sanskrit Literature, Fifth Edition, Calcutta.
- ۱۲ - Coltier's Encyclopadia, vol. 15, New York.
- ۱۳ - Dāsguptā, S. N: A History of Sanskrit Literature, Classical Period, vol. 1, Univestiy of Calcutta, 1947.
- ۱۴ - Edgerton, Franklin: The Panchatantra, Poonā Oriental Book Agency, 1927.
- ۱۵ - Ethe, Hermann: Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India Office, vol. 3, Clarendon Press, Oytord.
- ۱۶ - Edgerton, Franklin: The Panchatantra Reconstructed, vol. 1, 2, American Oriental Series, vol. 3, 1924.
- ۱۷ - Hertel, Johnnes: The Panchatantra in its Oldest Recension the Kashmirian, entitled Tantrakhyāyika, edited by Charles Bockwell, Lavman, Harvard Oriental Series, vol. 14th, 1915.
- ۱۸ - Inanow, Wladmir: Concise Catalogue of Persian Monuscripts in the Corzon Collection, Asiatic Society of Bengāl, Baptist Mission Press, Calcutte, 1926.
- ۱۹ - Inanow, Wladmir: Descriptiue Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic Society of Bengāl, Beptist Mission Press,

Calcutta, 1926.

۲۰ - Keith, A. Berriedale: A History of Sanskrit Literature, Oytord, 1928.

۲۱ - Kielhorn, F: Panchatantra ۱, Edited with notes, Gout. Central Book Depot, Bombay, 1396.

۲۲ - Macdonell, Arthur A: History of Sanskrit Literature, London, MCM XXVIII.

۲۳ - Penzer, N. M: The Ocean of Story, beign C. H. Tawney's translation of Somadeua's Kathā-Sarit-Sāgara, Now edited with introduction, Press explanatory notes and terminal essay, vol. V, with Foreward by E. Denison Ross, London MCM XXVI.

۲۴ - Rieu, Charles: Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum.

۲۵ - Ryder, Arthur W: The Panchatantra Translated from the Origined Sanskrit, The University Chicago Press, 1958.

۲۶ - Smith, V. A: Akbar the Great Mughap, Oxford, 1919.

۲۷ - Weber, Abrecht: The History of Indian Literature, Translated from the Second German Edition, by John Mann and Theodor Zachariae, London, 1914.

(Trubuer's Oriental Series).

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی